

اخبار اجتماعی

بازماندگی از تحصیل کودکان و پیامدهای اجتماعی



عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات توسعه جهاد دانشگاهی می گوید: بازماندگی کودکان از تحصیل آثار مخربی بر وضعیت اجتماعی ایران در آینده خواهد داشت. کودکان بازمانده از تحصیل با احتمال بیشتری درگیر آسیب‌های اجتماعی می‌شوند. برای گروه بزرگی از دانش‌آموزان یا شهروندان که بازمانده از تحصیل می‌شوند هیچ نهادی پیش‌بینی نشده‌است و مشخص نیست چه سازمان یا نهادی تولیت آنان را به عهده دارد. خود این شفاف نبودن مسئولیت باعث می‌شود با وجود تلاش‌های بسیار زیادی که صورت می‌گیرد، نتیجه مناسبی به‌دست نیاید.

مریم صدقات می‌افزاید: آموزش و پرورش مدعی است که امور دانش‌آموز را مادامی‌که در مدرسه حضور دارد به عهده دارد و این به عبارتی حرف درستی است. ولی در مورد دانش‌آموزی که از تحصیل بازمی‌ماند می‌گویند به‌قدری مسائل و فرایندها در این بخش در جریان است که نمی‌توانم سازوکار مجزایی تدوین کنم که این کودک را به مدرسه برگردانم و در مدرسه نگهدارم. از آن طرف، بهز بستی اقدامات دیگری را تا پشت درهای مدرسه انجام می‌دهد. یعنی ممکن است با کمک سمن‌ها تلاش‌های زیادی کند و کودک را به فضای تحصیل برگرداند ولی بعد از آن، این مسئولیت را به‌نظام آموزشی واگذار می‌کند و به سبب این که به‌اندازه کافی، گفت‌وگو و تعامل سیستماتیک وجود ندارد، مسأله‌رها می‌شود. این مسأله نقص چشمگیری در رصد کودکان بازمانده از تحصیل است.

زنان بازیگران اصلی در مقابله با تغییر اقلیم

معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری گفت: زنان در مقابله با تغییر اقلیم می‌توانند بازیگر اصلی باشند و با بهره‌گیری از دانش روز بر برنامه‌ها و سیاست‌ها نقش آفرینی کنند.

معصومه ابتکار گفت: هم زنان و هم خانواده می‌توانند به‌عنوان نقش آفرین و بازیگران اصلی در تغییر نگرش هانسبت به اقلیم، نقش داشته باشند. همه باید به آب و خاک و آثار تغییر اقلیم توجه داشته باشیم و ما هم در این زمینه تلاش می‌کنیم که نقش زنان را پررنگ کنیم.

ابتکار با اشاره به زندگی زنان روستایی گفت: زن روستایی همه تلاش خود را برای تأمین معاش انجام می‌دهد. در شرق کشور که خشکسالی‌ها افزایش یافته، تابستان طولانی، روزها گرم‌تر، باران کمتر و برف ناپدید شده‌است، زن روستایی همه این مسائل را درک می‌کند. سال گذشته بارش‌ها کم بود بسیاری از منابع آبی و سفره‌های زیرزمینی حال خوبی ندارند و روند ۳۰ ساله نشان می‌دهد که وضعیت خوبی نداریم و اگر در برنامه‌ریزی کلان به این موضوعات توجه کافی نکنیم و تاب‌آوری جامعه را ارتقا ندهیم، حتما خسران و آسیب را در کلان اقتصادی و اجتماعی کشور خواهیم دید.

روستاهای خالی حاشیه‌های آسیب‌پذیر



حدود ۳۲ درصد از روستاهای کشور خالی از سکنه شده‌اند. از سال ۱۳۷۵ تاکنون ۱۹ میلیون روستایی به شهرها مهاجرت کرده‌اند. از سال ۱۳۷۵ تاکنون ۶۰۰ روستا به شهر تبدیل شده‌اند. مهاجرت روستاییان علاوه بر مشکلات دیگر، حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ را هم بیشتر کرده‌است.

مردم مناطق حاشیه شهرها مخصوصا زنان و کودکان و سالمندان، در معرض انواع آسیب‌های اجتماعی هستند. طی ۴۰ سال گذشته سازمان‌های متعددی برای رونق بخشیدن به زندگی روستاییان شکل گرفته‌اند، ولی همگی ناکارآمد بوده‌اند و دچار فساد شده‌اند

عادت به نارضایتی در بین ایرانیان، ریشه‌های تاریخی دارد و چیزی نیست که در عرض یکی دو روز در یک فرهنگی ایجاد شود و بماند. بخشی از این نارضایتی تاریخی، مربوط به عوامل ساختاری است. منظور از عوامل ساختاری آن رخدادها و پدیده‌های تاریخی است که اتفاق می‌افتادند و ساختار حکومت و ساختار اقتصاد موجود، محصول تعامل این دو مورد بوده‌است.

وضعیت نسبتاً ایده‌آلی بود، تغییر دادند و امروز مجدداً نسبت به ساختار سیاسی که خودروی کار آورنده، احساس نارضایتی می‌کنند و من از این وضعیت احساس خطر می‌کنم. بنابراین، پاسخ من به این پرسش اصلی که «مسأله امروز جامعه ما چیست؟» این نکته است که مسأله ما نارضایتی است و باید بررسی کرد که چه قدر از این نارضایتی واقعی است و ریشه‌های آن کجا است. معتقدم وضعیت بحرانی امروز، ریشه در خود ساختار سیاسی ندارد، گرچه ساختار سیاسی در خصوص این بحران‌ها می‌تواند بسیار تعیین‌کننده باشد، اما بیش از ساختار سیاسی ریشه این بحران‌ها به خود مردم، میزان مشارکت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی‌شان، ضعف جامعه مدنی، فقدان جنبش‌های اجتماعی و ... باز می‌گردد و پرسش من در این فضا این است که در صورت تغییر ساختار سیاسی کدام گروه اجتماعی می‌خواهد سیستم جدید را در دست بگیرد؟ جز همین افرادی که در جامعه زندگی می‌کنند، چه کسی می‌خواهد متولی آن باشد؟ واقعیت این است که حتی اگر تغییر در ساختار سیاسی هم رخ دهد وضعیت ما تغییری نخواهد کرد. در این چنین وضعیتی معمولاً دواسطوره مطرح می‌شود؛ یکی، اسطوره «نقد دولت بد و مردم خوب» و بر اساس آن همواره هیأت حاکمه، سیستمی، غاصب و دیکتاتور تلقی شده و از آن طرف، مردم گروه‌هایی مظلوم تصور می‌شوند که زیر بار ستم، کمر خم کرده‌اند، دوم، «دولت قوی مداخله‌گر و مردم منفعل»، من برخلاف این دو اسطوره، نوک حمله را به سمت مردم می‌گیرم و معتقدم، دولت‌وبنده سیاسی مانع برآمده از خود ما مردم است.

تاریخی، مربوط به عوامل ساختاری است. منظور از عوامل ساختاری آن رخدادها و پدیده‌های تاریخی است که اتفاق می‌افتادند و ساختار حکومت و ساختار اقتصاد موجود، محصول تعامل این دو مورد بوده‌است.

طبق سخنان مرحوم قاضی راد، ما با کشوری مواجه هستیم که دارای بی‌ثباتی سیاسی است و در عرض صدها سال مورد هجوم اقوامی از شرق و غرب قرار گرفته‌است. از زمان اسکندر تا حمله محمود افغان به ایران را در نظر بگیرید. جنگ‌هایی که با روسیه داشتیم و در بسیاری از موارد این جنگ‌ها معمولاً با اشغال ایران همراه بوده و حکومتی در ایران تشکیل می‌شده که ایران‌پره می‌شد، مثلاً وقتی اقوام ترک و مغول از شرق ایران به ایران حمله کردند، از اشغال ایران توسط غزنویان تا سلجوقیان و چنگیز مغول و تیمور حکومت‌هایی تشکیل دادند که به تدریج حکومت ایران‌پره شد به‌طوری‌که که وزیران و صدر اعظم‌های این حکومت‌ها کسانی مثل خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و دیگر شخصیت‌های ایرانی بودند که کار می‌کردند. مسأله مهم این است که حکومت بیگانه بود، حاکم بیگانه بود و این نوعی بی‌ثباتی سیاسی ایجاد کرد. این بی‌ثباتی همراه با نوعی نارضایتی بود. اشغال بیگانه در شما نارضایتی ایجاد می‌کند و اگر شما راضی باشید گویا به کشور خیانت می‌کنید. نارضایتی چه‌طور تبدیل به یک ارزش می‌شود؟ در شرایطی که کشور اشغال است، نمی‌توان گفت چه قدر اوضاع خوب است. این یعنی انگار دارید به کشور خود خیانت می‌ورزی. اگر بخواهید نشان دهید که یک فرد میهن‌دوست هستید باید از وضعیت موجود باز نارضایتی کنید!

امروز از چه کنش تاریخی هستیم؟

سر آن توافق داریم این است که «همه نارضاضی هستیم» از مردم عامه گرفته تا نخبگان و مسئولان همه در حال انتقاد هستند. ما در وضعیت مطلوبی به سر نمی‌بریم و با چالش‌های بسیاری مواجه هستیم. اما در این فضا این پرسش مطرح می‌شود که مخاطب این همه نقد چه کسی است؟ چه کسی باید پاسخگوی این نقدها باشد؟ به نظر می‌رسد که کسی مسئولیت وضعیت موجود را عهده‌دار نیست و این اتفاق عجیبی است.

دکتر راغفر جامعه‌شناس می‌گوید: بیشتر نقدها معمولاً مربوط به دولت است. این در حالی است که رفتارهای مردم نیز به‌نوعی خودنیازمند بررسی و نقد اجتماعی است. چهل سال پیش مردم ساختار سیاسی را که از نظر اقتصادی در

تاریخی، مربوط به عوامل ساختاری است. منظور از عوامل ساختاری آن رخدادها و پدیده‌های تاریخی است که اتفاق می‌افتادند و ساختار حکومت و ساختار اقتصاد موجود، محصول تعامل این دو مورد بوده‌است.

طبق سخنان مرحوم قاضی راد، ما با کشوری مواجه هستیم که دارای بی‌ثباتی سیاسی است و در عرض صدها سال مورد هجوم اقوامی از شرق و غرب قرار گرفته‌است. از زمان اسکندر تا حمله محمود افغان به ایران را در نظر بگیرید. جنگ‌هایی که با روسیه داشتیم و در بسیاری از موارد این جنگ‌ها معمولاً با اشغال ایران همراه بوده و حکومتی در ایران تشکیل می‌شده که ایران‌پره می‌شد، مثلاً وقتی اقوام ترک و مغول از شرق ایران به ایران حمله کردند، از اشغال ایران توسط غزنویان تا سلجوقیان و چنگیز مغول و تیمور حکومت‌هایی تشکیل دادند که به تدریج حکومت ایران‌پره شد به‌طوری‌که که وزیران و صدر اعظم‌های این حکومت‌ها کسانی مثل خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و دیگر شخصیت‌های ایرانی بودند که کار می‌کردند. مسأله مهم این است که حکومت بیگانه بود، حاکم بیگانه بود و این نوعی بی‌ثباتی سیاسی ایجاد کرد. این بی‌ثباتی همراه با نوعی نارضایتی بود. اشغال بیگانه در شما نارضایتی ایجاد می‌کند و اگر شما راضی باشید گویا به کشور خیانت می‌کنید. نارضایتی چه‌طور تبدیل به یک ارزش می‌شود؟ در شرایطی که کشور اشغال است، نمی‌توان گفت چه قدر اوضاع خوب است. این یعنی انگار دارید به کشور خود خیانت می‌ورزی. اگر بخواهید نشان دهید که یک فرد میهن‌دوست هستید باید از وضعیت موجود باز نارضایتی کنید!

دکتر راغفر جامعه‌شناس می‌گوید: بیشتر نقدها معمولاً مربوط به دولت است. این در حالی است که رفتارهای مردم نیز به‌نوعی خودنیازمند بررسی و نقد اجتماعی است. چهل سال پیش مردم ساختار سیاسی را که از نظر اقتصادی در

خوب پیش می‌رود همه با سوءظن و به صورت منفی به‌اونگاه می‌کنند.

نارضایتی، زُست میهن پرستانه ما است!

مسأله وقتی جالب‌تر می‌شود که هم چنان سخنان مرحوم دکتر قاضی را می‌خوانیم و هر چه جلوتر می‌رویم، شگفت‌زده‌تر می‌شویم. این که نارضایتی انسان ایرانی، وجهی از روشن‌فکری و وطن پرستی در خود دارد. امروز دلیل این نارضایتی عمومی را کسی نمی‌داند، اما خود نارضایتی هم چنان ادامه دارد و کلاسش را حفظ کرده‌است: عادت به نارضایتی در بین ایرانیان، ریشه‌های تاریخی دارد و چیزی نیست که در عرض یکی دو روز در یک فرهنگی ایجاد شود و بماند. بخشی از این نارضایتی

تاریخی، مربوط به عوامل ساختاری است. منظور از عوامل ساختاری آن رخدادها و پدیده‌های تاریخی است که اتفاق می‌افتادند و ساختار حکومت و ساختار اقتصاد موجود، محصول تعامل این دو مورد بوده‌است.

طبق سخنان مرحوم قاضی راد، ما با کشوری مواجه هستیم که دارای بی‌ثباتی سیاسی است و در عرض صدها سال مورد هجوم اقوامی از شرق و غرب قرار گرفته‌است. از زمان اسکندر تا حمله محمود افغان به ایران را در نظر بگیرید. جنگ‌هایی که با روسیه داشتیم و در بسیاری از موارد این جنگ‌ها معمولاً با اشغال ایران همراه بوده و حکومتی در ایران تشکیل می‌شده که ایران‌پره می‌شد، مثلاً وقتی اقوام ترک و مغول از شرق ایران به ایران حمله کردند، از اشغال ایران توسط غزنویان تا سلجوقیان و چنگیز مغول و تیمور حکومت‌هایی تشکیل دادند که به تدریج حکومت ایران‌پره شد به‌طوری‌که که وزیران و صدر اعظم‌های این حکومت‌ها کسانی مثل خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله و دیگر شخصیت‌های ایرانی بودند که کار می‌کردند. مسأله مهم این است که حکومت بیگانه بود، حاکم بیگانه بود و این نوعی بی‌ثباتی سیاسی ایجاد کرد. این بی‌ثباتی همراه با نوعی نارضایتی بود. اشغال بیگانه در شما نارضایتی ایجاد می‌کند و اگر شما راضی باشید گویا به کشور خیانت می‌کنید. نارضایتی چه‌طور تبدیل به یک ارزش می‌شود؟ در شرایطی که کشور اشغال است، نمی‌توان گفت چه قدر اوضاع خوب است. این یعنی انگار دارید به کشور خود خیانت می‌ورزی. اگر بخواهید نشان دهید که یک فرد میهن‌دوست هستید باید از وضعیت موجود باز نارضایتی کنید!

دکتر راغفر جامعه‌شناس می‌گوید: بیشتر نقدها معمولاً مربوط به دولت است. این در حالی است که رفتارهای مردم نیز به‌نوعی خودنیازمند بررسی و نقد اجتماعی است. چهل سال پیش مردم ساختار سیاسی را که از نظر اقتصادی در

خوب پیش می‌رود همه با سوءظن و به صورت منفی به‌اونگاه می‌کنند.

نارضایتی، زُست میهن پرستانه ما است!

مسأله وقتی جالب‌تر می‌شود که هم چنان سخنان مرحوم دکتر قاضی را می‌خوانیم و هر چه جلوتر می‌رویم، شگفت‌زده‌تر می‌شویم. این که نارضایتی انسان ایرانی، وجهی از روشن‌فکری و وطن پرستی در خود دارد. امروز دلیل این نارضایتی عمومی را کسی نمی‌داند، اما خود نارضایتی هم چنان ادامه دارد و کلاسش را حفظ کرده‌است: عادت به نارضایتی در بین ایرانیان، ریشه‌های تاریخی دارد و چیزی نیست که در عرض یکی دو روز در یک فرهنگی ایجاد شود و بماند. بخشی از این نارضایتی

این روزها تنها چیزی که همگی بر سر آن توافق داریم این است که «همه نارضاضی هستیم» از مردم عامه گرفته تا نخبگان و مسئولان همه در حال انتقاد هستند. مادر وضعیت مطلوبی به سر نمی‌بریم و با چالش‌های بسیاری مواجه هستیم. اما در این فضا، این پرسش مطرح می‌شود که مخاطب این همه نقد چه کسی است؟ چه کسی باید پاسخگوی این نقدها باشد؟ به نظر می‌رسد که کسی مسئولیت وضعیت موجود را عهده‌دار نیست و این اتفاق عجیبی است.



دیگران و رفتارشان، زبان دراز و ید طولایی داریم. این طور نیست که ما هم فریخته‌گانی باشیم که در فضای عمومی با صدای بلند حرف نمی‌زنیم، حالا با گوش‌های یا با همراهان. این طور نیست که ما اشغال‌توی خیابان نریزیم یا با نظم و ترتیب بدون له کردن دیگران سوار مترو یا اتوبوس شویم. همه‌مان میزانی از این رفتارهای ناهنجار را داریم. همه‌مان، از این که در چنین مملکتی به دنیا آمده‌ایم، شکایت داریم و خود را شایسته چنین تقدیری نمی‌دانیم؛ خوش به حال اونایی که تونستن برن و خودشون رو نجات بدن. والا اونایی هم که موندن پول ندارن برن. و گر نه تا حالا مملکت خالی شده‌بود!

دخترها، سه نفرند و با خنده و سر و صدای زیاد، با هسل دادن و لگد کردن پای دیگران، خود را به هر ضرب و زوری که هست می‌چپانند توی قطار بلال‌پر از مسافر مترو. نق می‌زنند، از بی‌فرهنگی مردم گلایه می‌کنند که خوب کمی جمع‌تر شوید، همه می‌خواهیم زود به مقصد برسیم... این‌ها را با طعنه و خنده می‌گویند و با صدای بلند، مسافران دیگر ساکت‌اند. کمی در صورت هم نگاه می‌کنند که خوب اگر قرار است همه همدیگر را رعایت کنیم این همه سروصدای چیست؟ در بین صحبت‌های این دختران که با صدای بلند هر دو بدل می‌شود، می‌شنویم که یکی‌شان می‌گوید: «فکر می‌کنم اون لک‌لکی که من رو آور دایران انداخت، قطب‌نماشو گم کرده بود و گر نه عمرا لک‌لکی از آسمون ایران رد بشه!» این میزان از خودشیفتگی، در عین رعایت نکردن حقوق دیگران، احتمالاً نتیجه اهمال‌کاری همان لک‌کلی است که این دخترها در آسمان ایران رها کرده.

بگذارید از همین ابتدا، نخواهیم حساب‌مان را با این دخترها و ایرانیانی از این دست جدا کنیم. اغلب ما با همین میزان از خودشیفتگی با مسائل برخورد می‌کنیم و در انتقاد و گله کردن از

یادداشت

دروغ؛ از یک رذیلت اخلاقی تا بیماری



فانزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

چند ماهی یاحتی می‌توان گفت چند سالی است صفحات روزنامه‌ها و مجلات، کانال‌های تلویزیونی و رادیویی و دیگر رسانه‌ها همچون شبکه‌های اجتماعی اخبار کذب فراوانی جهت فریب افکار عمومی منتشر می‌کنند، گویی که صداقت و راست‌گویی از میان برخی از اصحاب رسانه، مسئولان، مقامات و هر فردی که پست و جایگاهی در سطح کشور دارد رنگ‌باخته است. متأسفانه جامعه در چنین شرایطی با بی‌اخلاقی‌هایی همچون «دروغ‌گویی» دچار فقر اخلاقی شده، طوری که این رذیلت اخلاقی همچون ویروس و آگیر دار بر روح و روان آحاد ملت رخنه کرده و در کمال تأسف به صورت پدیده‌ای همگانی و همه‌گیر شیوع پیدا کرده‌است.

با توجه به مباحث روان‌شناسی همه افراد در دوران کودکی و حدود سنین سه تا چهار سالگی «معکوس‌سازی واقعیت» یا به عبارتی «دروغ‌گویی» را فرامی‌گیرند. در واقع کودک با بی‌بردن به مهارت‌های زبانی و کلامی به‌عنوان قدرتمندترین

ابزار ارتباطی که در اختیار دارد، با استفاده از الگوگیری از والدین و اطرافیان می‌آموزد که می‌تواند با وارونه‌سازی واقعیت‌ها، بازی‌های جدیدی را برای خود خلق کند. البته این شرایط دوام زیادی نخواهد داشت و کودک از حدود پنج سالگی می‌تواند تمایز میان دروغ و راست را تشخیص دهد و از طریق آموزه‌های والدین و مربیان یاد می‌گیرد که دروغ‌گویی امری زشت و ناپسند است و از بیان کلام دروغ باید اجتناب کند. به این ترتیب اگر والدین در دوران کودکی در تربیت نکات اخلاقی به فرزندان خویش سهل‌انگاری کنند، این دسته از افراد در بزرگسالی گرفتار «دروغ‌گویی مرضی» می‌شوند به گونه‌ای که نمی‌توانند از گفتن اطلاعات غلط و نادرست در مورد خود و دیگران دست بردارند. این پدیده غیر اخلاقی زمانی اتفاق می‌افتد که فرد می‌خواهد مقبول همگان باشد و در نظر دیگران خوب به نظر برسد؛ از این رو برای آنکه فرسنگ‌ها فاصله میان من آرمانی و من واقعی‌اش را از دید دیگران پنهان کند متوسل به دروغ‌گویی می‌شود تا به این ترتیب با دروغ‌های مهربانانه‌ای که به خود دیگران می‌دهد، حس ارزشمندی و خوب بودن را به‌دست‌آورد یا اینکه با انجام این رفتار می‌خواهد دست کم دچار احساسات بد و ناخوشایندی نسبت به خود نشود، از این رو تصویر پیدآل

و آرمانی از خود به دیگران نشان می‌دهد. در واقع «دروغ‌گویی بیمارگونه» اختلالی است که فرد از روی اجبار و بدون دلیل همچون یک فعالیت عادت‌ی به انجام آن می‌پردازد. شاید این پرسش ذهن‌تان را به خود مشغول کند، مگر چه اهمیتی دارد که شخصی بیش از حد معمول دروغ‌گویی کند؟! نکته حائز اهمیت آن است که این اشخاص فقط درباره خود دروغ‌پردازی نمی‌کنند، بلکه خانواده، دوستان و اطرافیان را نیز از رذیلت اخلاقی خویش بی‌نصیب نمی‌گذارند. این دسته از افراد که از اختلال دروغ‌گویی رنج می‌برند در برخورد با دیگران بسیار مهربان و خوشایند هستند و حتی ممکن است بسیار هم شیرین و دوست‌داشتنی به نظر برسند، از این رو به هیچ عنوان از زری ظاهر نمی‌توان به‌داشتن اختلال دروغ‌گویی مرضی آنها پی‌برد. بنابراین شناسایی فرد دروغ‌گو نیازمند معاشرت و تعامل‌های بسیار است تا به تدریج با ویژگی‌ها و خصایص شخصیتی او آشنا شوید؛ بعد از آگاهی از خصوصیات شخصیتی وی متوجه می‌شوید که این فرد نه تنها به راحتی آب خوردن دروغ می‌گوید بلکه با بر خورداری از توانمندی‌هایی که دارد، بر راحتی نیز می‌تواند شمارا در معرض آسیب‌های دروغ‌هایی که می‌گوید قرار دهند. بطور کلی بر اساس تحقیقات روان‌شناسی «دروغ‌گویی مرضی» هم‌زمان با بیماری‌ها و اختلالات روانی دیگری نیز همبودی دارد، از این رو تشخیص این اشخاص توسط افراد عادی امری صعب و سخت تلقی می‌شود.

وجود این خصیصه منفی و غیر اخلاقی در درون خویش ناراحت‌کننده نیست، به عبارتی این دسته از افراد از دروغ‌گویی خود احساس لذت می‌کنند، به این ترتیب به هیچ وجه در صدد اصلاح و درمان چنین رفتار لذت‌بخشی نیستند. بر این اساس به آن دسته از افرادی که با شخصی دروغ‌گو مراد و ارتباط دارند توصیه می‌شود، هرگز در صدد اثبات دروغ‌گویی او به خودش نباشید؛ در عوض هنگام سرایی‌های وی به گونه‌ای رفتار کنید که کلافه شده‌اید و تمایلی به شنیدن ادامه صحبت‌های او ندارید. با چنین فردی بحث کردن هیچ فایده‌ای ندارد. شما در مجادله و بحث با چنین شخصی حتما مغلوب و سرخورده می‌شوید زیرا او در افکار و اندیشه‌های خویش غرق است و به این ترتیب هرگز نمی‌توانید در گفتگو با وی پیروز میدان محسوب شوید. بنابراین روان‌شناسان معتقدند بهترین راهکاری که در برخورد با این افراد می‌توان به کار برد، رعایت حفظ فاصله است. البته اگر چنین شخصی یکی از اعضای خانواده و نزدیکان باشد شرایط بالطبع متفاوت است و باید به او برای فائق آمدن بر مشکل و بیماری‌اش کمک کنید تا با مراجعه به روان‌شناس و گذراندن دوره‌های روان‌درمانی برای غلبه بر این رفتار مرضی و همچنین تغییر عادات زشت اخلاقی خود تلاش کند تا به این ترتیب با استفاده از مساعدت‌های روان‌شناس، بتواند قدم‌های کوچک ولی تأثیر گذار در راستای تمرین راست‌گویی و تعدیل رفتار در پیش بگیرد.